**از گلستان، باب دوم در اخلاق درویشان**

**حکایت 1**

**یکی از بزرگان پارسایی را گفت: چه گویی در حقّ ِ فلان عابد که دیگران در حقّ ِ او بطعنه سخنها گفته‌اند؟ گفت: بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم.**

**هرکه را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیکمرد انگار**

**ور ندانی که در نهادش چیست محتسب را درون ِ خانه چه کار؟**

**بزرگان: اکابر پارسا: عابد و زاهد**

**طعنه: طعن**

**حکایت 2**

**درویشی را دیدم سر بر آستان ِ کعبه نهاده همی نالید که: یا غفور، یا رحیم! تو دانی که از ظلوم ِ جَهول چه آید؟**

**عذر ِ تقصیر ِ خدمت آوردم که ندارم به طاعت استظهار**

**عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار**

**عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بِضاعت. من بنده امید آورده‌ام نه طاعت، بدریوز] آمده‌ام نه به تجارت. اِصنَع بی ما اَنتَ اَهلُهُ.**

**گر کُشی ور جرم بخشی روی و سر بر آستانم بنده را فرمان نباشد هرچه فرمایی بر آنم**

**\*\*\***

**بر درِ کعبه سایلی دیدم که همی گفت و می گرستی خوش**

**می نگویم که طاعتم بپذیر قلم ِ عفو بر گناهم کش**